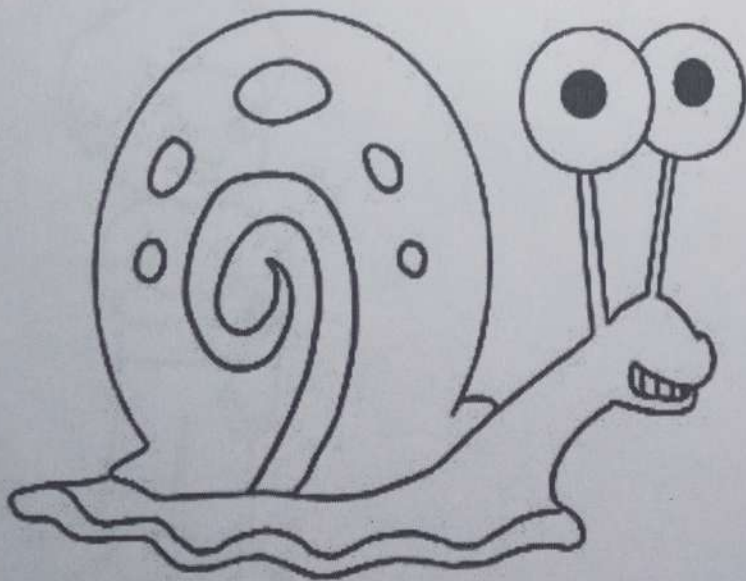


ح ح

محمد هر روز صبح دست و صورتش را می شویید و با حوله خشک می کند. صبحانه می خورد و به سمت مدرسه حرکت می کند. او در راه به حیوانات زیادی برمی خورد و حشرات زیادی را می بیند. او حیوانات را دوست دارد و با دیدن آن ها احساس خوش حالی می کند. محمد در زنگ علوم یک حلزون به مدرسه برد. او می داند که خدا محبت کردن به حیوانات را دوست دارد.



ح ح

حلزون احساس حرکت صُبح حیوان خوش حال

محمدّ حولہ صبحانہ حرف حسن حسین وچید

حمام حلوا راحت ساحل حالا تِساح تفریح

صُحبت صُحبت مجبّت حشرہ ناراحت صفحہ امتحان

استراحت احوال پُرسی

